

ایران و حافظ در دیوان گوته

« گوته اشعار حافظ را به دیده ی شکلی مطلوب و آرمانی برای سرودن شعر در دوران سالخوردگی خویش می نگرد»

بر اساس شواهد و مدارک موجود ، گوته شاعر بزرگ کلاسیک آلمان ، به هر چه که رنگ و بوی فرهنگ و هنر یونان باستان را داشت عشق می ورزید و از اوان جوانی به تمام مظاهر تمدن عهد هخامنشی بسیار علاقه مند بود. امپراطوری عظیمی که از سال ۵۵۷ تا ۳۳۰ پیش از میلاد دوام داشت و بر پایه های آزادمندی ، بردباری و گذشت استوار بود ، به گفته هگل مجموعه باشکوهی را به نمایش گذاشت که برای نخستین بار در تاریخ بر مردمی فرمان می راند که آنان را ترغیب و تشویق می کرد تا ابعاد شخصیت خویش را تکامل و غنا بخشند و به ثبوت و عرصه ی ظهور برسانند.

گوته در سمت مسئول نظارت بر امور ساختمانی قصر کارل آگوست – والی منطقه وایمار – در سال ۱۸۰۰ م دستور داد برای تزئین تالار بزرگ این قصر نقش برجسته ای از خمیر کاغذ بسازند و در آنجا نصب کنند. این نقش بر جسته از تعدادی مجسمه با زیرنویس هایی که حاوی کلمات قصار بزرگان می باشد ، تشکیل شده است که سبک و سیاق آنها معماری آتن دوران کلاسیک را در ذهن بیننده تداعی می کند. بخاری این تالار با شیرهای مفرغی ، به تقلید از شیرهای مصر باستان ، مزین شده است. بالای این مجسمه ها ، زیر یک خورشید بالدار نوشته ای به خط میخی به چشم می خورد که – البته نه چندان دقیق – از روی کتیبه های موجود در تخت جمشید کپی برداری شده است. گوته از طریق « یوهان گوتفردهردر» با این خط آشنایی پیدا کرده بود که نمونه ی آن در گزارش سفر کارستن نیبور منتشر شده به سال ۱۷۷۲ م آمده است.

آشنایی گوته با حافظ در سال ۱۸۱۴ م ، یعنی در ۶۳ سالگی او از طریق ترجمه ی خاور شناس اتریشی «فون هامرپور گشتال» صورت گرفت. مطالعه همین برگردان نه چندان دقیق و کامل از غزلیات حافظ آن چنان شور و شوقی در دل گوته سالخورده به وجود آورد که او را بر آن داشت تا اشعاری به شیوه این شاعر سترگ و ژرف اندیش بسراید ؛ شاعری که گوته جوهر شعر شرقی را در وجود او می بیند.

اشعار موجود در حافظ نامه یعنی بخش دوم از دوازده بخش منظوم دیوان شرقی – غربی نشان دهنده آن است که گوته چه سان شیفته ی حافظ بود و چه اندازه برای این شاعر بزرگ ارج و اعتبار قائل می شد. در شعری با عنوان « بیکرانه» از همین بخش چنین می خوانیم: تو بزرگی ؛ چه ، تو را نقطه ی پایانی نیست / بی سرآغازی نیز ، قرعه فال به نام تو زدند. / شعر تو دوارست ، همچنان ستاره سیارست ، / مطلع و مقطع آن یکسان ست / و آنچه در فاصله این دو همی هست عیان / عین آنست که در اول و در پایان ست.

تو همان چشمه ی شعری که روان ست از آن / نغمه شوق و سرور همچو موج از پس موج / Adabi-Honari/82/02.
غزلی دلکش از سینه تو می تراود بیرون / و گلویت که عطشناک مدام جرعه ای می طلبد / و دلی داری نیک که پراکنده کند
مهر و صفا.

گو جهان یکسره ویران گردد / حافظا با تو و تنها با تو / خواهم اکنون به رقابت خیزم / شادی و رنج از آن ما باد / این دو همزاد
و شریک / عشق ورزی و باده نوشی نیز / فخر من باد و هستی من باد.

اینک ای شعر بپا کن شرری! / گشت ایام ندارد اثری / هر زمان تازه تری...

گوته در آینه ی جمال حافظ تصویر خویش را به وضوح مشاهده می کند. در عالم خیال این احساس به گوته دست می دهد
که زمانی در وجود حافظ زندگی می کرده است. از این رو همانگونه که در بر گردان شعر بیکرانه دیدیم، حافظ را همزاد
خویش می نامد.

ویژگی دوم از این هم فراتر می رود؛ گوته نه تنها در آینه ی جمال حافظ تصویر خویش را می بیند، بلکه در شعر و شاعری
نیز او را مرشد و مراد می داند که مایل است با وی به رقابت برخیزد. به این ترتیب می توان حافظ را سرمشق گوته برای
سرودن شعر در دوران سالخوردگی به حساب آورد.

گرچه گوته ی سالخورده در شعر حافظ به دیده یک سرمشق برانگیزنده و غنابخش می نگرد، لیکن در انتخاب سبک دیوان
به گونه ای معکوس عمل می کند. چون آنچه گوته از ماهیت سبک شعر حافظ برداشت می کند، با ذهنیت هنری او – این
پرورش یافته ی مغرب زمین و مکتب کلاسیک – در تضاد است، آن را نوعی بی سبکی می انگارد. گوته بر اساس این پندار
در بخش یادداشتهای و توضیحات می نویسد: این شیوه ای است که بی محابا والاترین و فرومایه ترین تصاویر را در هم می
آمیزد و برای آنکه تأثیرات شگرفی بیافریند، ناهمگونها را در کنار یکدیگر می چیند، ما را در یک چشم به هم زدن از این
جهان خاکی به آسمانها پرواز می دهد و از آنجا باز به این خاکدان برمی گرداند و بر عکس. بنابراین آنچه گوته به عنوان
سرمشق برای سرودن اشعار دیوان انتخاب می کند، تصویر متضادی است از دنیای شعری خود او و درست همین امر تأثیری
دگرگون کننده بر وی می گذارد و در واقع از این کلاسیسیست بزرگ یا رمانتیسیست بزرگ می سازد.

این خصوصیت سوم ما را به ویژگی دیگری راهبری می کند: گوته پس از آشنایی با این تصویر متضاد، به آنچه که از حافظ
آموخته است، قناعت نمی ورزد، بلکه احساس می کند که این چهره های سه گانه یعنی همزاد، مراد و رقیب او را به مبارزه
می طلبند و این مبارزه جویی قدرت خلاقه او را بیدار می کند و وی را بر آن می دارد که بکوشد تا به دنیای خیال انگیز و

شاعرانه حافظ گام نهد و در آن فضای ملکوتی نغمه های شوق و سرور بسراید. این تغییر فضا ذهنیت کلاسیک گوته را متزلزل نمی سازد، بلکه همراه با شعر حافظ باب سبک و سیاق دومی بر گوته گشوده می شود، سبک و سیاقی بی پیرایه در کنار سبک مبتنی بر قوانین زیباشناختی مکتب کلاسیک.

با اندکی تأمل در سبک دیوان در می یابیم که از پشت نقاب شرقی آن، سبک آزاد شعر گوته در دوران جوانی قابل تشخیص است، سبکی که گوته در سالخوردگی بار دیگر به سراغ آن می رود و با الهام گرفتن از حافظ آن را به اوج کمال می رساند. پس حافظ نه تنها همزاد، مراد و رقیب این شاعر بزرگ آلمانی است، بلکه شعر حافظ را نیز می توان پیش فرم اشعار گوته در دیوان شرقی - غربی به شمار آورد. گوته خود در این باب می سراید:

سخن را عروس نامیده اند

و اندیشه را داماد ،

قدر این پیوند را آن کس می شناسد

که حافظ را بستاید.

این سروده ی گوته آشکارا به این بیت حافظ اشاره دارد:

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

این سبک آزاد قبل از هر چیز در به کارگیری عناصر نثر در شعر خلاصه می شود؛ یعنی در آمیزش جاندار نظم و نثر که به واسطه شعر هم به زندگی نزدیک تر می شود و هم گستردگی درونی عظیمی پیدا می کند. این سبک ضمن آنکه خودآگاه، بی پروا، روزمره و هزل آمیز است، غنی، والا و لطیف نیز هست و نه تنها قادر است به کمال و تعالی دست یازد، بلکه حتی به سان لهیبی سر بر می کشد، لهیبی که در کوره ی آن زبان نثر به وسیله ای برای آفرینش والاترین شعرها تبدیل می شود. در واقع می توان گفت که گوته به هنگام تصنیف دیوان در اندیشه دفاع از خویش در حوزه شعر غنایی بوده است. برای هر ایرانی غرور آفرین و مایه مباهات است که گوته از سوی یک شاعر پارسی گوی برانگیخته می شود تا دیگر بار به سراغ این فرم آلمانی مورد استفاده اش در آثار دوران جوانی برود.

گوته اشعار حافظ را به دیده ی شکلی مطلوب و آرمانی برای سرودن شعر در دوران سالخوردگی خویش می نگرد، شعری که در آن حکمت و شباب به زیباترین وجهی با یکدیگر پیوند خورده اند. در مفهوم سالخوردگی تعمق، تفکر و تعقل نهفته است

و در مفهوم شباب گرمی، حیات و شور عشق؛ «تسلیم» مصداق این یکی است و «چیرگی» مصداق دیگری، این دو در شعر خیال انگیز که همان شکل مطلوب و آرمانی شعر است، در هم آمیخته اند و این درست همان برداشت است که گوته از شعر همزاد ایرانی خود داشته است. عنصر اصلی اشعار دیوان شرقی - غربی را دیگر نه قالب و حدود و ثغور؛ بلکه آنچه سیال و بی مرز است تشکیل می دهد.

" هاینریش هاینه " در سال ۸۳۵ م، در جزء یکم اثر خود با عنوان " مکتب رمانتیک " درباره دیوان چنین اظهار نظر می کند: در این اثر، گوته سرمست کننده ترین شوق زندگی را به نظم کشیده است و این کار چنان ساده، موفق، لطیف و مدهوش کننده صورت گرفته است که انسان در شگفت می ماند که چگونه انجام چنین کاری در زبان آلمانی امکان پذیر شده است. معجزه این کتاب غیر قابل توصیف است. دیوان گوته درودی است که مغرب زمین به مشرق زمین می فرستد. این درود بدان معناست که غرب از معنویت گرایی یخ زده و بی رمق خسته و دلزده شده است و می خواهد در فضای سالم شرق به کالبد خویش جانی تازه ببخشد.

گوته پس از آن که در «فاوست» ناخشنودی خود را از معنویت انتزاعی و نیاز خویش را به لذتهای واقعی و حقیقی ابراز می دارد، خود را با تمام وجود در آغوش تجربیات حسی می اندازد و به این ترتیب دیوان شرقی - غربی را می آفریند. پس دیوان شرقی - غربی حاصل فرار یک رمانتی سیست از واقعیت حال به سرزمین رؤیایی گذشته نیست، بلکه حاصل فرار از فریب ظواهر بی ثبات به حقیقت جاودانه ی پدیده های اولیه ی حیات است، بدین معنی که آنچه را که باقی است در آنچه که فانی است مشاهده و تمام اشیای موجود در جهان را به عنوان تمثیلی از جاودانگی تفسیر کنیم. جوهر هنری سبک دیوان هم در همین نوع برداشت و عملکرد نهفته است. به گفته گوته: آنگاه که هنر در برابر شیئی بی تفاوت و خرد کاملاً مطلق می شود، هنر والا شکل می گیرد.

به قولی دیگر، هنر سبک دیوان در این است که اشکال هزار چهره ی این جهان را به کمک قدرت تخیل بر می نمایاند و آنچه را که به ظاهر بی اهمیت به نظر می رسد، به طرز معجزه آسایی بر اهمیت جلوه می دهد. دیوان دارای سبک شاعرانه است که می توان آن را نوعی بافندگی ذهن به شمار آورد و از این رو شعری بسیط ارائه می دهد که هدف اصلی آن دستیابی به روابط معقولی است که به واسطه ی آنها صور این جهانی به طور سلسله وار به هم پیوند می خورند. اما چرا گوته بر آن شد تا به تقلید از حافظ بپردازد؟ پاسخ به این پرسش را از زبان نیچه می شنویم: نوابغ بر دو دسته اند، یکی آنکه اصولاً باور می کند و خواستش این است که بارور کند و دیگری آنکه علاقه ای وافر به بارور شدن و زادن دارد.

از گروه نخست ، پیش از هر کس نام هایی چون حافظ و شکسپیر به ذهن متبادر می شوند، و از گروه دوم به حتم نام گوته در صدر قرار می گیرد. اشعاری که گوته به سبک و سیاق شعر یونان باستان سروده، بهترین گواه این مدعاست. در واقع حضور عنصر یونانی در روح و روان گوته موجب شیفتگی او نسبت به فرمهای یونانی بوده است. اما گوته به این خاطر از این قالبهای شعری کهن استفاده کرده ؛ زیرا در این کار نوع احساس شوق وصال به وی دست می داده است. گوته در واقع نابغه ای است با ویژگیهای جنس مؤنث که در نتیجه بارور شدن های مکرر به وجودی غول آسا بدل شده، آن سان که گویی کل جهان هستی را یکجا فرو بلعیده است.

با آنکه گوته پروایی نداشت که بزرگان عرصه ادب ، الهام بخش او باشند ، اما هیچ گاه در طول زندگی مقلد محض نبوده است. آنچه به ظاهر تقلید می نماید ، الگو برداری به معنای واقعی کلمه نیست بلکه گوته نکته ای غیر خودی را برمی گزیند و آنگاه در ذهن و زبان خود بدان شکل مانوس و مورد نظر خویش را می دهد. گوته خود نحوه فعالیت هنری اش را در این سطور خلاصه می کند:

همیشه تنها آنچه را به رشته تحریر در آوردم، / که احساس می کردم و بدان باورمند بودم، / به این سان، ای عزیزان ! خود را پاره پاره می کردم / و همواره باز به همان هیأتی در می آمدم که بودم

گوته در تاریخ ۱۶ مه ۱۸۱۵ به ناشر خود « فریدریش کوتافون » کونتدورف می نویسد: هدف من از تصنیف دیوان شرقی – غربی این است که به شیوه ای شگفت انگیز غرب را به شرق، گذشته را به حال و عنصر ایرانی را به عنصر آلمانی پیوند کنم و سنتها و طرز تفکر های دو طرف را در هم بیامیزم.

گوته در دفتر ششم دیوان با عنوان حکمت نامه در چهار پاره ای چنین می سراید: چه با شکوه این شرق / از پس دریای مدیترانه به این سوی راه گشود ؛ / تنها آن کس می داند کالدرون چه سان نغمه سرایی کرده است / که قدر حافظ را بشناسد و به او عشق بورزد. گوته برجسته ترین ویژگی شعر حافظ را نیز در ذهنیتی می بیند که بر آن است تا دور از ذهن ترین مفاهیم را به هم پیوند کند. در بخش یادداشتها و توضیحات می خوانیم: به ذهن یک شرقی در همه حال فکری می کند که برای او که عادت دارد به سادگی دور از ذهنترین مفاهیم را به هم پیوند زند ، این امکان را فراهم می سازد تا با ایجاد پیچشی در یک حرف یا یک هجا باز اضداد را از هم جدا کند.

آنچه گوته همواره در سرمشق خود حافظ مشاهده می کند و مورد ستایش قرار می دهد ، همانا زنده دلی است. شکل متعالی زنده دلی ، شوخ طبعی است یا همان چیزی است که ما در مورد حافظ به رندی تعبیر می کنیم.

ویژگی بارز دیوان نیز این است که گوته در این اشعار جاویدان، در قالب نوعی کمدی الهی، به والاترین شکل شوخ طبعی دست می یازد. این شوخ طبعی بازتاب احساس آزادی باطنی انسانی اندیشه گر است که توانایی آن را دارد که عشق به دنیا و چیرگی بر آن را به هم پیوند بزند. این شوخ طبعی بر اساس ماهیتش مفهومی دوگانه است، درست مانند وسیله ابراز آن یعنی خنده، با هر خنده در آن واحد هم به دنیا تبسم می کنیم و هم آن را به سخره می گیریم. علاقه به دنیا و توان دل برکندن از آن، دو احساس شادی بخش هستند که ابتدا با یکدیگر به رقابت بر می خیزند تا سرانجام صلح جویانه باز با هم یکی شوند. پس ماهیت شوخ طبعی در حقیقت این است که بر هر آنچه است و موجب دلبستگی بی قید و شرط انسان به این خاکدان می شود، خط بطلان بکشد یا به بیان رند شیراز سخن بگوییم:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود *** زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

این گونه است که گوته در آینه جمال حافظ تصویر خود را می بیند و رند شیراز را برادر دو قلوی خویش خطاب می کند و هوای آن را در سر می پرورد که با وی به رقابت برخیزد.